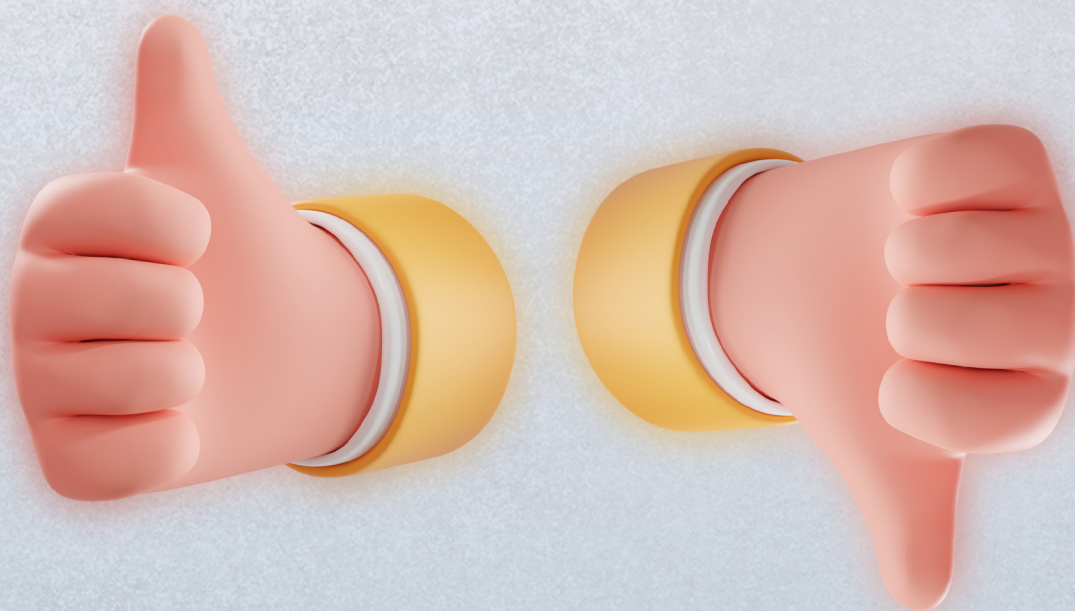


دکتر علیرضا جعفری

۱۴۰۳-۱۴۰۴

# کتابچه های یازدهم

جدول درس به درس



# بازرهم کتابخانه های

## ستایش

«چاشنی بخش» کنایه از: زیباکننده	به نام چاشنی بخش زبان ها
«حلاوت سنج» کنایه از: زیباکننده	حلاوت سنج معنی در بیان ها
«سربلندی» کنایه از: برتری یافتن، افتخار	بلند آن سرکه او خواهد بلندش
«یک موی بیش و کم نبودن» کنایه از: کامل بودن / بی نقص بودن	که نی یک موی باشد بیش و نی کم
«پای یک سو نهادن» کنایه از: کناره گیری از انجام کار همراه نبودن	اگر توفیق او یک سو نهد پای
«تیره رایی» کنایه از: جهالت / گمراهی	بماند تا ابد در تیره رایی

## درس یکم (تیکگی) / گنج حکمت (همت)

«به سر بردن» کنایه از: گذراندن سپری کردن	که چون زندگانی به سر می برد
«شوریده رنگ» کنایه از: آشفته حال	در این بود درویش شوریده رنگ
«نگون بخت بودن» کنایه از: بدبختی و بیچارگی	شغال نگون بخت را شیر خورد
«بیننده کردن» کنایه از: آگاه و با بصیرت کردن	یقین مرد را دیده بیننده کرد
«تکیه کردن» کنایه از: توکل کردن	شد و تکیه بر آفریننده کرد
«به کنجی نشستن» کنایه از: بیکار ماندن / دست به کاری نزدن	کزین پس نشینم به گنجی چو مور
«کل مصراع» کنایه از: تلاش و کوشش نکردن	زنخدان فرو برد چندی به جیب
«تیمار خوردن» کنایه از: کمک کردن	نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
«خود را انداختن» کنایه از: خود را ناتوان و درمانده نشان دادن	مینداز خود را چو روباه شل
«کل مصراع» کنایه از: حاصل تلاش خود را خواهی دید.	که سعیت بود در ترازوی خویش
«دست گرفتن» کنایه از: کمک کردن یاری رسانی	بگیر ای جوان دست درویش پیر
«خود را افکندن» کنایه از: اظهار ناتوانی و درماندگی	نه خود را بیفکن که دستم بگیر
«دست گرفتن» کنایه از: کمک کردن و یاری رسانی	نه خود را بیفکن که دستم بگیر
«مغز در سر داشتن» کنایه از: دانا بودن / خردمندی	کرم و زرد آن ، سرکه مغزی در اوست
«بی مغز بودن» کنایه از: نادانی	که دون همتانند بی مغز و پوست
«کمر بستن» کنایه از: اقدام به انجام کاری آماده شدن	به زورمندی کمر بسته

### درس دوم (قاضی بست) / شعرخوانی (زاغ و کبک)

« از آن جهان» آمده کنایه از: از مرگ نجات یافته	امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد.
« به پای شدن» کنایه از: به وجود آمدن	تشویشی بزرگ به پای شد
« قلم در نهادن» کنایه از: شروع به نوشتن کردن	به نشاط قلم در نهاد.
« سبحان الله» کنایه از: شگفت زده شدن	بونصر گفت ای، سبحان الله
« رخت از جایی به جایی کشیدن» کنایه از: نقل مکان کردن	رخت خود از باغ به راغی کشید
« پای بازکشیدن از کاری» کنایه از: ترک کردن آن کار	باز کشید از روش خویش پای
« قدم بر قدم کسی کشیدن» کنایه از: تقلید کردن	بر قدم او قدمی می کشید
« از قلم کسی رقم کشیدن» کنایه از: تقلید کردن از کسی	وز قلم او، رقمی می کشید
« در پی کسی رفتن» کنایه از: تقلید کردن	در پی اش القصه، در آن مرغزار....
« خامی» کنایه از: بی تجربگی / نادانی	عاقبت از خامی خود سوخته
« سوخته» کنایه از: زیان دیده	عاقبت از خامی خود سوخته

### درس سوم ( در امواج سند) / گنج حکمت (چو سرو باش)

« در خون نشستن» کنایه از: کشت و کشتار و جنگ	سپیده دم جهان در خون نشیند
« غروب چیزی را دیدن» کنایه از: مشاهده نابودی	غروب آفتاب خویشتن دید
« کار مرگ کردن» کنایه از: کشتن	در آن انبوه کار مرگ می کرد
« برگ کردن» کنایه از: بیشتر شدن	دو چندان می شکفت و برگ می کرد
« دل شب دریدن» کنایه از: پیشروی در شب و تاریکی	دل شب می درید و پیش می رفت
« بنای زندگی بر آب دیدن» کنایه از: ناپایداری زندگی	بنای زندگی بر آب می دید
« کل مصراع» کنایه از: فکر جدیدی در سر پروراندن	خیال تازه ای در خواب می دید
« کمان گیر» کنایه از: تیرانداز ماهر	سوارانی زره پوش و کمان گیر
« دمار کشیدن» کنایه از: نابود کردن	دمار از جان این گولان کشم سخت
« زتن ها سر افکندن» کنایه از: کشتن	زتن ها سر ز سرها خود افکند
« خوش بودن» کنایه از: سرسبزی	سرو همه وقتی خوش است
« دل نهادن» کنایه از: علاقه مند شدن	به آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی
« از دست برآمدن» کنایه از: قدرت انجام کاری داشتن / توانایی	گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم
« از دست نیامدن» کنایه از: ناتوانی	ورت ز دست نباید چو سرو باش آزاد

« خوش تراش » کنایه از: خوش اندام	نوجوانی با برو و بازوی خوش تراش
« دست به کاری زدن » کنایه از: انجام کاری	بی اذن او دست به کار نمی زد.
« کلّ عبارت » کنایه از: بیش ترین آسیب را رسانده است.	اختلافات مثل کاردی برپهلوی کشور نشسته است
« به جان هم افتادن » کنایه از: جنگیدن با یکدیگر	فرماندهان ... به جان هم افتاده اند
« کل عبارت » کنایه از: از پیشرفت خبردار نشده بودند.	بوی پیشرفت به مشامشان نرسیده بود
« کل عبارت » کنایه از: برانگیختن محبت	باز کردن جای بیشتر در دل پدر
« کل عبارت » کنایه از: تشریفاتی و فرمایشی بود.	لعابی از تشریفات به رو داشت
« دست اندازی » کنایه از: مشکل به وجود آوردن / دخالت	مقابله با دست اندازی روس ها
« تیغ کشیدن » کنایه از: طلوع کردن	آفتاب داشت تیغ می کشید
« کل عبارت » کنایه از: همه بسیار مشتاق جنگ و دفاع بودند.	شور جنگ و دفاع در دلها تنوره می کشید
« کل عبارت » کنایه از: ناراحتی	چهره ها در هم رفته بود.
« دل بردن » کنایه از: شیفته و علاقه مند کردن	دل از ناظران می برد
« مثل مور و ملخ بودن » کنایه از: انبوه و ویرانگری	مثل مور و ملخ پراکنده شدند.
« سینه سپر ساختن » کنایه از: مقاومت	سینه ها را سپر گلوله های آتشین ساختند.
« صف مقاومت شکستن » کنایه از: از بین رفتن مقاومت	صف های مقاومت مردمی در هم می شکست
« نگاه منتظر دوختن » کنایه از: انتظار کشیدن	نگاه منتظر را به جنوب دوخته بود
« افسارگسیخته » کنایه از: رها و شتابان و بی پروا	موج های افسارگسیخته ارس
« بار خفت بردوش کشیدن » کنایه از: خوار و خفیف شدن	هرگز بار خفتی بردوش نکشیدید.
« در گشودن به روی کسی » کنایه از: راه تازه نشان دادن / آگاهی بخشیدن	درهایی را به روی ما گشود.
« پوسیده بودن افکار » کنایه از: باورهای نادرست قدیمی	جنگ با افکار پوسیده
« دست پیدا کردن » کنایه از: رسیدن و یافتن چیزی	از طریق دو شریک به آن دست پیدا کردم.
« تمام توان را به کار بستن » کنایه از: استفاده از تمام امکانات و تلاش فراوان	تمام توانم را برای آموزش به کار بستم
« کلّ عبارت » کنایه از: حمایت همه جانبه	یک اراده جمعی پشت کار بود.
« کل عبارت » کنایه از: تفکر عمیق	به ذهنم فشار می آورم.
« کل عبارت » کنایه از: ابراز علاقه و محبت	قربان صدقه ام می رفتند
« کل عبارت » کنایه از: مخالفت نمی کردم	من هم نه نمی گفتم
« بچه جایی بودن » کنایه از: اهل جایی بودن	یکی از آنها بچه مشهد بود.
« دست و پا شکسته » کنایه از: ناقص	گاهی دست و پا شکسته سرودهایی می نوشتند.
« کل عبارت » کنایه از: آرامش روحی و روانی بیابند	تخلیه روانی شوند.
« کل عبارت » کنایه از: سکوت محض	چیک هیچ کس در نمی آمد.
« آبی تر » کنایه از: آسمانی تر و معنوی تر	آبی تر از آتیم که بی رنگ بمیریم
« بی رنگ مردن » کنایه از: مرگ بدون شهادت	آبی تر از آتیم که بی رنگ بمیریم
« از شیشه بودن » کنایه از: ضعیف بودن	از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم
« پابرجا بودن » کنایه از: برقرار بودن	والیبال همیشه پابرجا بود.

انگار جان تازه ای می گرفتند

«جان گرفتن» کنایه از: امیدواری و نیرو گرفتن

وقتی آیه یأس می خوانند

«کلّ عبارت» کنایه از: با ناامیدی و از ناامیدی سخن می گفتند

نور امید را در دل بچه ها کمزنگ می کرد

«کل عبارت» کنایه از: بچه ها را نا امید میکرد

کورسویی امید در دلشان پیدا نبود

«کل عبارت» کنایه از: کاملاً ناامید بودند.

عقربه ها تنبل شده بودند شاید هم مرده

«کل عبارت» کنایه از: زمان به کندی میگذشت.

روحمان در زندان بعثی نیوسد

«کل عبارت» کنایه از: افسرده نشویم.

اگر روح مقاومت می شکست.

«کل عبارت» کنایه از: امید به مقاومت را از دست می دادیم.

به قول خودمان کم آورده بودند.

«کم آوردن» کنایه از: توان ادامه نداشتن

خیلی چیزها را زیر پا گذاشتند.

«زیر پا گذاشتن» کنایه از: نادیده گرفتن

### ● درس ششم (پرورده عشق) / گنج حکمت (مردان واقعی)

چون رایت عشق آن جهان گیر

«جهان گیر» کنایه از: مجنون / مشهور

شد چون مه لیلی آسمان گیر

«آسمان گیر شدن» کنایه از: مشهور شدن

در شیفتگی تمام تر گشت

«تمام تر شدن در شیفتگی» کنایه از: کمال عشق

برداشته دل زکار او بخت

«دل برداشتن» کنایه از: دور شدن و بی توجهی / کنار نهادن / ناامید شدن

در چاره گیری زبان کشیدند

«زبان کشیدن» کنایه از: سخن زیاد گفتن

کز کعبه گشاده گردد این در

«در گشاده گشتن» کنایه از: حل مشکل

اشتر طلبید و محمل آراست

«محمل آراستن» کنایه از: آمادگی برای سفر

چون کعبه نهاد حلقه در گوش

«حلقه در گوش نهادن» کنایه از: اظهار بندگی

در حلقه زلف کعبه زد دست

«دست در حلقه زدن» کنایه از: متوسل شدن

کامروز نم چو حلقه بر در

«حلقه بر در بودن» کنایه از: متوسل شدن

گر چه ز شراب عشق مستم

«از شراب عشق مست بودن» کنایه از: نهایت عاشقی

دانست که دل اسیر دارد

«دل اسیر داشتن» کنایه از: عاشق بودن

بگذار که دل حل بکند مسئله ها را

«حل کردن مسئله» کنایه از: چاره سازی

### ● درس هفتم (باران محبت) / شعر خوانی (آفتاب حسن)

خاک تن در نمی دهد

«تن در ندادن» کنایه از: تسلیم نشدن، نپذیرفتن

عشق، حالی دو اسبه می آمد

«دو اسبه» کنایه از: شتابان

انگشت تعجب در دندان تحیر بمانده

«کل عبارت» کنایه از: تعجب و شگفت زدگی

شما را سرو کار با عشق نبوده است

«سروکار نبودن» کنایه از: آشنایی نداشتن

بر این یک مشت خاک دست کاری قدرت بنمایم

«دست کاری کردن» کنایه از: دخل و تصرف کردن در چیزی از تغییر دادن چیزی

از سنگ، دلی سوخته بیروم آرم

«سوخته» کنایه از: عاشق

او به هزار دست، در دامنش آویزد

«در دامن آویختن» کنایه از: متوسل شدن

حق تعالی را با این قالب سروکاری خواهد بود

«سروکار داشتن» کنایه از: ارتباط داشتن

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

«لب گشودن» کنایه از: سخن گفتن

« سست عناصر» کنایه از: بی اراده	زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
« دل گرفتن» کنایه از: غمگین شدن	زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

### ♦ درس هشتم (درگوی عاشقان) / گنج حکمت (چنان باش .....)

« آتش در کسی زدن» کنایه از: شیفته و بی قرار کردن	آتش در سوختگان عالم زند
« سوختگان» کنایه از: عاشقان	آتش در سوختگان عالم زند
« زانو زدن» کنایه از: پذیرش استادی / اظهار شاگردی	خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت
« سرگرم» کنایه از: مشغول	خود را با سرودن غزل ... سرا سرگرم می کرد
« گریز یا بودن» کنایه از: دور از دسترس و فراری / بی علاقه	به من آورید آخر صنم گریزیا را
« دل برکندن» کنایه از: قطع امید کردن / ترک کردن	شمس ناگزیر دل از قونیه بر کند.
« به فلک رفتن» کنایه از: اوج و تعالی گرفتن	ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست؟
« یار ملک بودن» کنایه از: جایگاه والا داشتن	ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم
« سر به بالین نهادن» کنایه از: خوابیدن استراحت کردن / به کار خود مشغول شدن	رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
« عزم سوی کسی کردن» کنایه از: رفتن نزد کسی	با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن
« کل عبارت» کنایه از: مردن	از این جهان به جهان آخرت سفر کرد
« مرد خواب و خفت» کنایه از: انسان رفاه طلب	و مرد خواب و خفتی

### ♦ درس نهم (ذوق لطیف) / روان خوانی (مبتاق دوستی)

« ریشه دواندن» کنایه از: اقامت طولانی	نمی دانست در کجا ریشه بدواند
« کل عبارت» کنایه از: ایمان عمیق	هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود
« دل بستن» کنایه از: وابستگی و علاقه مندی	به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی بست
« کل عبارت» کنایه از: سختی و ناگواری پیش آمدن	یک روی زندگی زشت می شد.
« خشک بودن» کنایه از: بی حالی و بی نشاطی جدی بودن	مادرم خشک و کم سخن بود
« ورد زبان بودن» کنایه از: همواره درباره چیزی سخن گفتن	مادرجون ورد زبانان بود
« انعطاف داشتن» کنایه از: برای همگان قابل فهم بودن	سعدی انعطاف ... دارد.
« کل عبارت» کنایه از: آثار سعدی برای همه سنین حتی کودکان قابل فهم است	سعدی ... آن قدر خود را خم می کرد ...
« چشم عقاب داشتن» کنایه از: تیزبین بودن	چشم عقاب و لطافت کبوتر دارد.
« همدم» کنایه از: یار و همراه	این همدم کودک و دستگیر پیر
« دستگیر» کنایه از: یاری رسان	این همدم کودک و دستگیر پیر
« کل عبارت» کنایه از: همه گیر بودن و طراوت بخشی	مانند هوا در فضای فکری جریان داشته است.
« لبریز شدن» کنایه از: احساس شادی داشتن	عکس ها را میدیدم لبریز می شدم
« کل عبارت» کنایه از: اندیشه ها و آموخته هایم بیشتر می شد.	سراچه ذهنم آماس می کرد.
« کل عبارت» کنایه از: خیال پردازی	بر فوران تخیل راه می رفتم
« کل عبارت» کنایه از: بهره مندی از مطالعه آثار سعدی	در پالیز سعدی می چریدیم
« کل عبارت» کنایه از: با همان تجربه های محدود نویسنده شدم	در همین کورمال کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم
« کل عبارت» کنایه از: بدون راهنما و تنهایی قدم در راه گذاشتن	آموختن سر خود و ره نوردی تنهاوش

« شربت خوردن» کنایه از: ارتکاب به گناه	به حرص از شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم
« چابکدستی» کنایه از: زرنگی	برای شست و شو چابک دستی کرده
«درافشان» کنایه از: درخشان نمناک	گونه گل های بنفشه را درافشان ساخته
« کل عبارت» کنایه از: هول شد و ترسید.	دست و پای خویش را گم کرد
« خود را جمع کردن» کنایه از: بر خود مسلط شدن	فوراً خود را جمع کرد.
«سبک سری» کنایه از: حماقت و فرومایگی / شیطنت و بازیگوشی	پس از چند ساعت سبک سری به استراحت نشستیم.
« قیافه ای گشاده داشتن» کنایه از: مهربانی	قیافه ای گشاده و چشم هایی درشت داشت.
« نارسیده بودن» کنایه از: کودکی / بی تجربگی	هنوز طفل و نارسیده بود.
«خیال پرست» کنایه از: خیال پرداز و رؤیایی	من از همه خیال پرست تر...
« دستخوش» کنایه از: تحت تأثیر	آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است.
« کل عبارت» کنایه از: سرنوشت برای ما اتفاقاتی پیش می آورد.	دور روزگار بر سر ما چرخها خواهد زد.
« پاک دامن » کنایه از: معصوم و بی ریا	برگهای این گل پاک دامن
« کافوری شدن مو » کنایه از: سفید شدن مو	مثل این شکوفه موی ما کافوری شود.

### ● درس دهم (بانگ (جرس) / گنج حکمت (به یاد 22 بهمن)

« برگ سفر برباره بستن» کنایه از: آماده شدن برای سفر	وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
« دل بستن» کنایه از: تصمیم گرفتن	دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم
«عبور از سد» کنایه از: غلبه کردن بر مشکلات و سختی ها	دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم
« بانگ رحیل به گوش آمدن» کنایه از: فرارسیدن زمان حرکت	از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
« بانگ از جرس برخاستن» کنایه از: آغاز سفر و حرکت	بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
«دریادل» کنایه از: دلاور و شجاع	دریادلان راه سفر در پیش دارند
« پا در رکاب داشتن» کنایه از: آماده حرکت و هجوم بودن	پا در رکاب راهوار خویش دارند
«بوسه گاه» کنایه از: مکان مقدس	تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم
« خانه تنگ بودن » کنایه از: اشغال فلسطین	تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر
« آهنگ جان کسی کردن» کنایه از: قصد کشتن کسی را داشتن	یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
« دریایی از خون شدن» کنایه از: کشت و کشتار فراوان	هامون اگر دریا شود از خون بتازید
« تیغ باریدن» کنایه از: مبارزه سخت	گر تیغ بارد گو ببارد نیست دشوار
« آهنگ سفر کردن» کنایه از: قصد سفر کردن	جانان من برخیز و آهنگ سفر
« جان سپر کردن» کنایه از: مقاومت کردن	گر تیغ بارد گو ببارد، جان سپر کن
«کشتن» کنایه از: به شدت عذاب دادن	جانان من اندوه لبنان کشت ما را
« پشت شکستن» کنایه از: غم و اندوه فراوان	بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را
« گرد جایی را به مژگان رفتن» کنایه از: مقدس بودن آنجا و احترام گذاشتن، محافظت شدید	باید به مژگان رفت گرد از طور سینین
« به سینه تا جایی رفتن» کنایه از: با اشتیاق همراه با سختی رفتن	باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین
« علم بردوش گرفتن» کنایه از: آماده مبارزه شدن	آنک امام ما علم بگرفته بردوش
« همپا» کنایه از: همراه	مقصد دیر قدس همپای جلودار

ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش	« نیلی پوش بودن» کنایه از: عزاداری
آسمان پنهانی دَف می زد	« دَف زدن» کنایه از: شادی کردن
کلاف ابرها را از هم باز می کرد.	« کل عبارت» کنایه از: پایان خفقان
خورشید در جشنی بی غروب .....	« جشنی بی غروب» کنایه از: شادی تمام نشدنی
خورشید کل می کشید	« کل کشیدن» کنایه از: شادی کردن

### ♦ درس یازدهم ( یاران عاشق ) / شعرخوانی ( صبح بی تو )

از آنها که خونین سفر کرده اند	«سفر خونین» کنایه از: به شهادت رسیدن
دمید از گلوی سحرزادشان	«سحرزاد» کنایه از: نورانی بودن و معنوی امیدبخش بودن
چه جانانه چرخ جنون می زنند	« چرخ زدن» کنایه از: شادی کردن
دَف عشق با دست خون می زنند	« دَف زدن» کنایه از: شادمانی کردن
دَف عشق با دست خون می زنند	« دَف عشق با دست خون زدن» کنایه از: شادی همراه با ایثار و فداکاری
<b>/ شهادت عاشقانه</b>	
به رقصی که بی پا و سر می کنند	«رقص کردن» کنایه از: شادمانی
به رقصی که بی پا و سر می کنند	« رقص بی پا و سر» کنایه از: شادی و نشاط حاصل جان فشانی
چنین نغمهٔ عشق سر می کنند	« سر کردن» کنایه از: آغاز کردن / انجام دادن
مگو سوخت جان من از فرط عشق	« سوختن جان» کنایه از: رنج کشیدن
خموشدند و فریادشان تا خداست	«فریاد تا خدا رسیدن» کنایه از: بی انتها بودن
بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی	« تعطیل بودن عشق بازی» کنایه از: بی توجهی به عشق
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید	« کل مصراع» کنایه از: غلبه بر ظلم و ستم
آن که در دستش کلید شهر پرآئینه دارد	« شهر پرآئینه» کنایه از: سرزمین خوبیها ، مدینه فاضله

### ♦ درس دوازدهم ( کاوه دادخواه ) / گنج حکمت ( کاردانی )

پدرش مرداس را از پای در می آورد.	« از پای درآوردن » کنایه از: گشتن
بر او سالیان انجمن شد هزار	« کل مصراع» کنایه از: طولانی بودن زمان پادشاهی
نهان گشت کردار فرزنانگان	« نهان گشتن کردار» کنایه از: از رونق افتادن
پراکنده شد کام دیوانگان	« پراکنده شدن کام» کنایه از: حاکمیت خواسته ها و آرزوها
به نام فریدون گشادی دو لب	« لب گشادن» کنایه از: حرف زدن
که در پادشاهی کند پشت راست	« پشت راست کردن» کنایه از: قدرت گرفتن
که جز تخم نیکی سپهد بگشت	« تخم نیکی کاشتن» کنایه از: نیکوکاری
بر آن کار گشتند همداستان	« همداستان گشتن» کنایه از: توافق کردن
بریده دل از ترس گیهان خدیو	« بریده دل» کنایه از: بی باور و ناامید / بی توجه
همه سوی دوزخ نهادید روی	« کل مصراع» کنایه از: کار درست انجام ندادن
سپردید دلها به گفتار او	« دل سپردن» کنایه از: پذیرفتن / تسلیم شدن / باور کردن
همان گه ز بازار برخاست گرد	«گرد برخاستن» کنایه از: شلوغی و ازدحام ایجاد شدن



## درس پانزدهم (کیوترطوق دار) / گنج حکمت (مهمان ناخوانده)

دل از ما برنگیرد.	«کل عبارت» کنایه از: ما را رها نمی کند / ناامید نمی شود.
گرم و سرد روزگار دیده	«کل عبارت» کنایه از: باتجربه
خیرو شر احوال مشاهدت کرده	«کل عبارت» کنایه از: همه حالات روزگار را دیده، با تجربه است.
زه آب دیدگان بگشاد	«کل عبارت» کنایه از: گریه کرد
بر رخسار جوی ها براند.	«کل عبارت» کنایه از: اشک فراوان ریخت
بر سبیل اعتذار این بر زبان راند	«بر زبان راندن» کنایه از: گفتن
چشم تر و نان خشک و روی تازه	«چشم تر» کنایه از: اشک آلود / شرمسار
چشم تر و نان خشک و روی تازه	«نان خشک» کنایه از: غذای فقیرانه
چشم تر و نان خشک و روی تازه	«روی تازه» کنایه از: خوش رویی

## درس شانزدهم (قصه عینکم) / روان خوانی (دیدار)

مثل روز می درخشد.	«کل عبارت» کنایه از: آشکار و روشن است.
می خواهید بروید آسمان شوربا بیاورید	«کل عبارت» کنایه از: بلند قامت هستید.
به رگ غیرتم بر می خورد	«کل عبارت» کنایه از: غیرتی و عصبانی می شدم
یک بار هم کسی به دردم نرسید.	«کل عبارت» کنایه از: کسی کمکم نکرد
پدرم دریادل بود.	«دریادل بودن» کنایه از: بخشنده و سخاوتمند بودن
در لاتی کار شاهان را می کرد	«کار شاهان را می کرد» کنایه از: بسیار بخشنده و سخاوتمند بود.
سر به سر خواهرم بگذارم	«سر به سر کسی گذاشتن» کنایه از: شوخی کردن با کسی / اذیت کردن کسی
دهن کجی کنم.	«دهن کجی کردن» کنایه از: مسخره کردن
آجرها مخلوط با هم به چشمم می خورد	«به چشم خوردن» کنایه از: دیده شدن
مثل آن بود که دنیا را به من داده اند	«کل عبارت» کنایه از: نهایت شادی
احساس کردم که من تازه متولد شده ام.	«کل عبارت» کنایه از: نهایت خوش حالی
قوز بالا قوز بود.	«کل عبارت» کنایه از: مشکل بزرگتری به مشکل قبلی اضافه شدن
چشم به قیافه من دوخت	«چشم دوختن» کنایه از: با دقت نگاه کردن
غرق لذت بودم	«کل عبارت» کنایه از: لذت فراوان
سراز پا نمی شناختم.	«کل عبارت» کنایه از: شادی بسیار زیاد
بازی جدیدی در آورده ام.	«کل عبارت» کنایه از: مسخره بازی می کنم / زمینه چینی کردن
او را دست بیندازم.	«دست انداختن» کنایه از: مسخره کردن
گویی زلزله آمد و کوه شکست.	«کل عبارت» کنایه از: شلوغی بسیار زیاد
دست و پایم را گم کرده ام	«کل عبارت» کنایه از: هول مضطرب و دست پاچه شده ام
سخت از جا در رفت.	«کل عبارت» کنایه از: عصبانی شد.
بعد از چانه زدن بسیار تصمیم گرفتند.	«چانه زدن» کنایه از: بحث کردن
در سنگ هم اثر می کرد	«کل عبارت» کنایه از: تأثیرگذاری
جونت بالا بیاد	«کل عبارت» کنایه از: بمیری
با حکومت طرف شدید	«طرف شدن» کنایه از: مبارزه کردن

اندازه بگیریید و چرتکه بیندازید	« چرتکه انداختن» کنایه از: عاقلانه و حساب شده رفتار کردن
این جا به هیچ قیمت نشکنید	« کل عبارت» کنایه از: تسلیم نشوید.
آن جا شکسته و خرد و خمیر شده باشید	« خرد و خمیر» کنایه از: تسلیم و متواضع
این جا همه اش در پرده بمانید	« کل عبارت» کنایه از: مخفیانه عمل کنید.
در محضر خدا پرده ها را بردارید.	« کل عبارت» کنایه از: آشکار عمل کنید.
حکومت خان های قداره کش	« قداره کش» کنایه از: قلدر و زورگو
همیشه پاسخ را در آستینش داشت.	« کل عبارت» کنایه از: آماده جواب دادن بود.
چیزی در چنجه ندارد	« کل عبارت» کنایه از: چیزی برای عرضه ندارد.
شما پرچمدارمان هستیید	«پرچمدار» کنایه از: رهبر و جلودار
خواهند کوبید و له خواهند کرد.	« کل عبارت» کنایه از: نابودن کردن و شکست دادن
مدرس تأثر را پس نشانند.	« پس نشاندن» کنایه از: کنارزدن
روحانی مبارز تمام عیار	« تمام عیار» کنایه از: کامل بودن
ضربه هایتان را بی هوا پرتاب می کنید	« بی هوا» کنایه از: ناگهانی و بی دقت
بساط قلدری اش را پهن خواهد کرد.	« کل عبارت» کنایه از: زورگویی و خودسری
از چاله به چاه خواهد انداخت.	« کل عبارت» کنایه از: رهایی از یک مشکل کوچک و دچار مشکل بزرگ تر شدن
می بایست به حداقل پختگی می رسیدند.	« پختگی» کنایه از: کمال
دل روح الله به حدت گرم بود	« دل گرم بودن» کنایه از: امیدوار بودن
با او طرح دوستی بریزید.	« طرح دوستی ریختن» کنایه از: دوست شدن
فرصت از دست خواهد رفت.	« از دست رفتن» کنایه از: نابودی
سنگ روی سنگ برای ساختن	« سنگ روی سنگ» کنایه از: اتحاد و همبستگی و تلاش پیوسته
در مخاطره سوختن بودن	« سوختن» کنایه از: کشته شدن شهادت

### درس هفدهم (خاموشی دریا) / گنج حکمت (تجسم عشق)

چراغدان همواره صبورانه در سایه می ایستد.	« در سایه ایستادن» کنایه از: مخفی بودن
شوق همیشه کور است.	« کور بودن» کنایه از: ناآگاهی
کار همیشه تهی است.	« تهی بودن» کنایه از: بی ارزشی
زنهار دست از کار بشوید.	« دست شستن» کنایه از: منصرف شدن / ترک کردن

### درس هجدهم (خوان عدل) / روان خوانی (آذرباد)

خوان عدل را بر همگان گسترده	« کل عبارت» کنایه از: عدالت همگانی
روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد.	« غبار شدن» کنایه از: بی ارزشی
محبوبیت خود را از دست بدهد	« از دست دادن» کنایه از: نابودی
تو یک پارچه پوست و استخوان شده ای	« پوست و استخوان شدن» کنایه از: لاغری
غرق در شادی خواهند شد.	« کل عبارت» کنایه از: نهایت شادی
سربچی از قوانین اجتماع	« سربچی» کنایه از: اطاعت نکردن / نافرمانی
نخواستند چشمان خود را باز کنند	« چشم باز کردن» کنایه از: آگاهی یافتن